

درس‌های جنگ ۸ ساله نباید فراموش شود

جنگ در سرشت انسان نیست. ذاتی نظام‌های اقتصادی - اجتماعی معینی است که برخاسته از شکاف طبقاتی میان انسان‌ها هستند. شکافی که از اختلاف منافع برخاست و به گروه‌های اجتماعی بزرگ متخاصم با منافع متضاد شکل داد. گروهی را فرمانروا، سلطه‌گر، تجاوزکار و ستم‌گر ساخت و گروهی دیگر را ستم‌دیده، تحت انقیاد و فرمان‌بردار. از این نقطه بود که جنگ، در هر دو عرصه داخلی و خارجی، جنگ‌های طبقاتی و جنگ‌های توسعه‌طلبانه طبقات حاکم برای کشورگشایی و سلطه بر مردمان دیگر، به جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ بشریت تبدیل گردید. در هر دو حالت، این طبقات حاکم بوده‌اند که در تعقیب اهداف اقتصادی و سیاسی خود، جنگ را به توده‌های مردم تحمیل کرده‌اند. در تاریخ بشریت، بی‌شمار نمونه‌های آن را می‌توان یافت. ۳۰ سال پیش در چین روزهایی، طبقات حاکم بر ایران و عراق، مردم دو کشور را درگیر جنگی کردند که ۸ سال به دراز کشید و فجایع وحشتناکی به بار آورد. جمهوری اسلامی، آمار تلفات مردم ایران را در این جنگ، متجاوز از ۲۶۰ هزار تن اعلام نمود و بنیاد جانبازان از وجود ۴۰۰ هزار جانبااز بازمانده از جنگ خبر داد. اما تعداد کشته‌شدگان و معلولین این جنگ بسیار فراتر از رقمی است که رسماً اعلام شد است. برآوردهای واقعی‌تر حاکی است که تعداد کشته و معلولین ایرانی به حدود ۱ میلیون تن و از مردم عراق به نیم میلیون می‌رسد. جنگ، میلیون‌ها تن از مردم مناطق مرزی دو کشور را آواره کرد و خانه و کاشانه آن‌ها را ویران نمود. حداقل ۷۶ هزار تن از مردم شهرهای ایران در نتیجه بمباران و موشک‌باران جان باختند و یا معلول شدند. هزینه‌های مالی مستقیم جنگ از دو سو متجاوز از یک تریلیون دلار و هزینه خرابی‌های ناشی از جنگ، دو برابر این رقم برآورد شده است.

یادآوری فجایع وحشتناک جنگی که در ابعادی وسیع در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ آغاز گردید، و درس‌هایی که این جنگ به توده‌های زحمتکش مردم ایران آموخت، به ویژه در اوضاع کنونی از آن جهت بی‌نهایت حائز اهمیت است که بار دیگر ابرهای تیره جنگ، بر فراز ایران متراکم‌تر می‌شود و زبان جنگ، به امر روزمره‌ی طرفین متخاصم تبدیل شده است.

در صفحه ۲

سختی سنگ و ناله‌های یک رویا (نگاهی به مذاکرات صلح خاورمیانه)

مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین در روز دوم سپتامبر در آمریکا و با حضور روسای دولت‌های آمریکا، اسرائیل، اردن، فلسطین و مصر در حالی آغاز شد که حتا شرکت‌کنندگان در این نمایش بی‌مزه امیدی به پیشرفت صلح در خاورمیانه نداشتند. دولت فلسطینی، سرزمین فلسطینی دیر زمانی است که در میانه‌ی رویا و واقعیت دست و پا می‌زند. دیگر از عرفاتی که همراه با سایر مبارزان فلسطینی ۷۷ روز مقاومت و محاصره‌ی بیروت را سربلندانه طی نمودند خبری نیست. تل‌زعت و صبرا و شتیلا رانیز که ارمغان جنایت و خیانت اعراب بود می‌توان فراموش کرد. امروز قرار است دیکتاتورها و جنایتکارانی هم چون ناتانیاهو و حسنی مبارک به همراه شاه اردن و محمود عباس که زمانی ابو مازن بود سرنوشت این دو ملت را رقم بزنند و صلح را برای خاورمیانه به ارمغان

در صفحه ۴

دانشگاه سنگر آزادی ست، با خاک یکسان نمی‌شود

بیش از سه دهه است که جمهوری اسلامی در تلاش است تا فضای دانشگاه‌های کشور را "اسلامی" کند. این تلاش رژیم، نه تنها نتیجه‌ای در خور برایش نداشته است، بلکه هم اکنون، دانشگاه و دانشجویان بیش از هر زمان دیگر در مقابل این رژیم ارتجاعی ایستاده‌اند. این کوشش حاکمان اسلامی، که همواره با سرکوب، کشتار و ایجاد رعب و وحشت در محیط دانشگاه‌های کشور همراه بوده است، در ماه‌های مرداد و شهریور هر سال، از دامنه تبلیغاتی وسیعتری برخوردار می‌گردد. عموماً پیش از بازگشایی سراسری دانشگاه‌ها، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی با همدستی روسای انتصابی دانشگاه‌ها، کمیته‌های انضباطی و نیروهای مزدور بسیج دانشجویی، بذر تبلیغات سرکوب را در محیط دانشجویی می‌پاشند تا شاید بتوانند دانشجویان را از همان بدو ورود به دانشگاه، مرعوب سازند.

در صفحه ۳

گزارشی از غرفه‌ی سازمان در هشتادمین سالگرد جشن اومانیته ۱۰

آقای موسوی! ریاکاری شما، ماهیت حکومت اسلامی و سرنوشت آن را تغییر نمی‌دهد!

میر حسین موسوی نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی که اکنون وی را "لیدر سبزها" می‌خوانند و هرازچندگاه بیانیه‌ای منتشر می‌کند، اخیراً باز هم در مورد مسائل جامعه به اظهار نظر پرداخته و یادداشتی تحت عنوان "مردم از حاکمان می‌پرسند..." در سایت کلمه انتشار داده است. در این یادداشت یا بیانیه، که خطاب به "حاکمان" است، پرسش‌های متعددی در مورد وضعیت موجود مطرح شده است. این پرسش‌ها که عرصه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، مدیریت دولت، سیاست خارجی و امثال آن را در برمی‌گیرد، در عین حال گاه بادرخواست‌ها و یا "انتقاداتی" دوستانه نسبت به دولت و سیاست‌های آن نیز همراه است.

یکی از نکات بسیار مهمی که در یادداشت موسوی به چشم می‌خورد، نگرانی شدید وی از آینده جمهوری اسلامی است. موسوی از این نگران است که "شکاف عمیقی از بی‌اعتمادی، بین مردم و حاکمان" ایجاد شده است و برای آنکه این "شکاف" که از آن به عنوان یک "فاجعه" یاد می‌کند، با "حرکات خام دولت مردان" عمیق‌تر نشود و به فاجعه‌ای بزرگتر تبدیل نشود و به جایی نرسد که دیگر "مردم حکومت را تنها بگذارند"! عاجزانه از حاکمان می‌خواهد و به آنان نصیحت می‌کند که با مردم آشتی کنند! انتخابات آزاد برگزار نمایند "اسلام رحمانی" را به جای "اسلام متحجرین بنشانند" تا مردم هم آنها را ببخشند و

در صفحه ۶

پاسخ به سئوالات ۹

درس‌های جنگ ۸ ساله نباید فراموش شود

مکرر در چند ماه اخیر از زبان سخنگویان سیاسی و نظامی آمریکا و حتا برخی از کشورهای اروپایی شنیده ایم که گزینه نظامی، سرانجام یک راه مقابله با جمهوری اسلامی است. به دفعات تهدیدات نظامی جمهوری اسلامی را در طول چند هفته ی اخیر شنیده ایم. اکنون خامنه‌ای و احمدی‌نژاد از جنگی سخن می‌گویند که گویا دیگر محدود به ایران نیست و واکنش جمهوری اسلامی تمام کره زمین را دربر خواهد گرفت. در همین چند روز گذشته، رئیس پارلمان روسیه از افزایش احتمال وقوع جنگ، در نتیجه سیاست‌های جمهوری اسلامی سخن گفت. نخست وزیر پیشین انگلیس، بلر نیز اظهار نظر کرد که "باید این پیام را به صدای بلند و واضح به ایران رساند که جامعه بین‌المللی شاید به نقطه‌ای برسد که هیچ چاره دیگری جز حمله نظامی به ایران نداشته باشد." فرمانده نیروی بسیج جمهوری اسلامی در روز قدس از آمادگی برای حمله به اسرائیل سخن گفت و افزود: "مشکلی که اکنون برای حمله به اسرائیل داریم، مسایل بین‌المللی و معاهدات موجود است. به دنبال بهانه می‌گردیم، تا این بهانه را به ما بدهند و اسرائیل را محو کنیم." از این موضع‌گیری‌ها کاملاً روشن است که جهت تحول اوضاع در کدام سو است. اما تنها زبان و گفتار مسلط، زبان جنگ نیست. آنچه که دو طرف نزاع بر زبان می‌آورند، شعار نیست. جنگ روانی نیست. تدارک عملی جنگ هم از دو سو در حال اجراست. فشار سیاسی و اقتصادی به عنوان مقدمه‌ای برای درهم شکستن زیر بنای قدرت اقتصادی و فلج امکانات تسلیحاتی و نیروی نظامی رژیم اسلامی مدام تشدید می‌شود. جمهوری اسلامی نیز تمرکز اصلی خود را بر تقویت نیروهای مسلح و مجهز ساختن آن‌ها به سلاح‌های پیشرفته تعرضی قرار داده است. برد موشک‌های بالستیک جمهوری اسلامی پیوسته در حال افزایش است و هم اکنون موشک‌های شهاب و قیام می‌توانند تا کشورهای منطقه مرزی اروپا نظیر یونان را هدف قرار دهند. گرچه جمهوری اسلامی هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که بتواند با تولید بمب اتمی، این موشک‌ها را به سلاح هسته‌ای مجهز سازد، اما در جهتی حرکت می‌کند که به آن حد از پیشرفت هسته‌ای دست یابد که چنانچه تصمیم به تولید این بمب‌ها بگیرد، تمام شرایط آن از قبل آماده شده باشد. جمهوری اسلامی به رغم تحریم‌ها، در تلاش است قدرت تعرضی نیروهای هوایی و دریایی خود را با استفاده از تجهیزات و تکنولوژی‌های جنگی جدید، افزایش دهد. اقدامات طرفین درگیر، نشان می‌دهد که آنها خود را برای جنگ آماده می‌کنند. با در نظر گرفتن واقعیت‌هایی که هم اکنون در جریان است، به گذشته بازگردیم. وقتی که در ۳۱ شهریور سال ۵۹، پس از چندین ماه درگیری‌های نظامی مرزی، رژیم عراق دست به یک تعرض گسترده نظامی زد، جمهوری اسلامی برای فریب مردم ناآگاه و

برانگیختن احساسات ناسیونالیستی، مدعی شد که نقشی در برافروختن جنگ نداشته، ادعای تدافعی بودن جنگ را از جانب رژیم اسلامی مطرح نمود و از مردم ایران خواست به جنگ بپیوندند. در حالی که این جنگ عملاً از مدتی قبل با درگیری‌های نظامی مرزی آغاز شده بود و هر دو دولت عراق و ایران در برافروختن آن نقش و نفع داشتند. اما در ظاهر امر، ادعای جمهوری اسلامی مبنی بر این که جنگ از جانب جمهوری اسلامی، تدافعی است، با ذهنیت توده‌های ناآگاه که درکی طبقاتی از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی ندارند، جور درمی‌آمد. چون نخست، نیروهای هوایی عراق، فرودگاه‌ها و برخی از تأسیسات اقتصادی و نظامی ایران را مورد حمله بمب افکن‌های خود قرار داده بودند و نیروی زمینی عراق، خرمشهر را نیز اشغال کرده بود. اما تعیین‌کننده خصلت تعرضی یا تدافعی، ارتجاعی یا عادلانه بودن جنگ، مطلقاً ربطی به این مسئله نداشت. این شیوه عامیانه برخورد به مسئله جنگ‌ها و منازعات دولت‌هاست که طبقات حاکم ارتجاعی همواره کوشیده‌اند از آن در خدمت اهداف خود بهره‌گیرند و توده‌های مردم را گوشت دم توپ قرار دهند. در آن مقطع، در حالی که احساسات ناسیونالیستی در میان بخش وسیعی از مردم ایران برانگیخته شده بود و نه فقط جمهوری اسلامی و طبقه حاکم، بلکه گروه‌های سیاسی متعدد، از جمله توده‌های‌ها و اکثریتی‌ها مردم را تشویق به قربانی شدن در خدمت منافع طبقه حاکم می‌کردند، فقط معدودی از سازمان‌های کمونیست بودند که شجاعانه موضع درست را اتخاذ نمودند و حقیقت را با صدای بلند به توده‌های مردم ایران گفتند. در همان نخستین هفته‌ی آغاز جنگ، نشریه کار ارگان سازمان فدائیان اقلیت که در آن ایام به نام سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) فعالیت می‌کرد، با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان "ماهیت جنگ دولت‌های ایران و عراق" ماهیت ارتجاعی و خصلت تعرضی جنگ را از هر دو سو برملا کرد. نشان داد که این جنگ میان دو دولت ارتجاعی ایران و عراق است، توده‌های مردم ایران و عراق، هیچ نفعی در این جنگ ندارند. این جنگ که در خدمت منافع طبقات حاکم بر این دو کشور است، جنگی غیر عادلانه است و مردم این دو کشور نباید از رژیم‌های خود حمایت کنند و قربانی اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و تجاوزکارانه آن‌ها شوند. این تحلیل مبتنی بر این واقعیت عینی بود که رژیم‌های عراق و ایران، ماهیتاً ارتجاعی و ضد مردمی‌اند. سیاست‌های توسعه طلبانه پان عربیسم و پان اسلامیس را دنبال کرده و این جنگ در واقع، ادامه و نتیجه همین سیاست بوده است. جنگ، در یک لحظه و بی‌مقدمه آغاز نشد. در واقعیت، نزاع طبقات حاکم ایران و عراق، بر سر حدود مرزی، نزاعی دیرینه بود. در دوران رژیم شاه، پس از مدت‌ها درگیری‌ها و کشمکش‌های طرفین، وقتی که رژیم عراق دید که قدرت نظامی رویارویی با قدرت نظامی ایران را ندارد، راه سازش، امتیاز دادن و امتیاز گرفتن را در پیش گرفت. دعوی مرزی بر سر تعیین نقطه مرزی در شط‌العرب که بعداً نام آن به

اروند رود تغییر یافت و نیز در مرزهای خشکی به نفع رژیم شاه حل شد. در عوض رژیم شاه از حمایت ملا مصطفی بارزانی دست برداشت و رژیم عراق با کسب این امتیاز، توانست جنبش کردها را سرکوب کند.

قرارداد الجزایر حاصل این توافق و سازش بود. با سرنگونی رژیم شاه، رژیم عراق موقعیت را برای از سرگیری دعوی مرزی و بازپس گرفتن امتیازاتی که به رژیم شاه داده بود، مناسب یافت. در عین حال می‌خواست با یک قدرت نمایی نظامی، نقش ژاندارمی رژیم شاه را از آن خود سازد. فقط در پی بهانه و توجیهی برای آن بود.

رابطه‌ی خمینی و صدام، پس از آن که رژیم عراق فعالیت سیاسی خمینی را در جریان بحرانی شدن اوضاع در ایران، ممنوع و سپس وی را اخراج نمود، بر هم خورده بود. با به قدرت رسیدن خمینی در ایران، مناسبات دو کشور به شدت تیره بود. رژیم جمهوری اسلامی آغاز به سازماندهی گروه‌های اسلام‌گرای مخالف صدام، برای استقرار یک جمهوری اسلامی در عراق نمود. این گروه‌ها، فعالیت خود را تحت حمایت نیروهای ایرانی در مناطق مرزی آغاز نمودند. بهانه‌ای که صدام در پی آن بود، به دست وی افتاد. درگیری‌های مرزی آغاز گردید و به مدت چند ماه این درگیری‌ها مدام گسترده‌تر گردید. صدام برای این که خود را سرکرده کشورهای عربی و مدافع منافع همه آن‌ها معرفی نماید و آن‌ها را پشت سر خود بسیج کند، خواهان بازپس دادن سه جزیره‌ای شد که ارتش شاه آن‌ها را در آذر ماه سال ۵۰ تصرف کرده بود. قرارداد الجزایر را ملغاً اعلام نمود و حمله گسترده‌ی نظامی را در ۳۱ شهریور آغاز کرد. بنابراین، کل نزاع، چیزی نبود جز کشمکش طبقات ارتجاعی حاکم بر ایران و عراق در جهت منافع خود که یک بار با سازش و بده و بستان به نفع یکی حل گردید و از آن جایی که منافع دیگری را تأمین نمی‌کرد، بار دیگر به جنگ منجر شد. یک چنین جنگی هم از زاویه ماهیت بورژوازی و ارتجاعی رژیم‌های حاکم بر ایران و عراق و نیز سیاست‌هایی که طبقات حاکم دو کشور در طول سال‌های طولانی دنبال کرده بودند، ماهیتی ارتجاعی و خصلتی غیر عادلانه و تعرضی از سوی هر دو طرف قضیه داشت.

با این وجود، به ویژه در نخستین ماه‌های پس از آغاز جنگ، هنوز برای بخش بزرگی از مردم ایران روشن نبود که چرا این جنگ ناشی از اهداف و مقاصد توسعه طلبانه‌ی هر دو رژیم ایران و عراق است؟

چرا جنگ فقط در خدمت طبقات حاکم دو کشور برای سرکوب و انقیاد توده‌های مردم است؟ می‌بایستی مدت زمانی کوتاه بگذرد تا حقیقت امر، لااقل بر اکثریت توده‌های مردم ایران روشن شود.

وقتی که جنگ آغاز شد، خمینی جنگ را نعمتی خدادادی نامید و مدام در سخنرانی‌های خود می‌گفت: "جنگ نعمت است." برای توده‌های مردم، جنگ هرگز نمی‌توانست نعمت باشد. چرا که جز کشتار، ویرانی، فقر و بدبختی نتیجه‌ای نداشت. اما برای جمهوری اسلامی، تا جایی که

دانشگاه سنگر آزادی ست، با خاک یکسان نمی شود

پیشبرد این سیاست که در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد ابعاد وسیعتری به خود گرفته است، معمولاً با سخنرانی های مقدماتی خامنه ای شروع و سپس توسط وزیر علوم، علیه جنبش دانشجویی ایران به کار گرفته می شود.

کامران دانشجو، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری جمهوری اسلامی، از جمله کسانی است که در دوره وزارت اش، سهم به سزایی در ایجاد فضای امنیتی و سرکوب دانشجویان داشته است. این وزیر مرتجع، وقتی بر صندلی وزارت علوم نشست اعلام کرد، که در مورد دانشگاه های کشور فقط درد دین دارد. او پس از چندی، موضع خود را به اساتید دانشگاه ها نیز تعمیم داد و اعلام کرد: اساتیدی که دغدغه دین ندارند جذب نخواهند شد.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری کابینه احمدی نژاد، اخیراً طی مراسمی در دانشگاه علم و صنعت تازه ترین موضع گیری خود در مورد دانشگاه های کشور را اینگونه اعلام کرده است: اگر دانشگاهی وجود داشته باشد که در آن "صدای اذان" بلند نشود، فرهنگ "انتظار و بسیج" مورد تمسخر قرار گیرد، بهتر است که آن دانشگاه را با "خاک یکسان" کرد.

تبدیل دانشگاه های کشور به "حوزه های علمیه"، نه فقط آرزوی کامران دانشجو، بلکه هدف اصلی همه سران جمهوری اسلامی و به طور اخص شخص خمینی نیز بوده است. خمینی با همه اقتدارش، در شرایطی که رژیم یک پارچه بود، توده ها نیز نسبت به خمینی و جمهوری اسلامی دچار توهم بودند، به رغم اینکه در انقلاب ضد فرهنگی اردیبهشت ۵۹، تعدادی از دانشجویان را به قتل رساند اما، فقط چند صباحی قادر شد دانشگاه های کشور را به تعطیلی بکشاند. حال در وضعیت کنونی، در شرایطی که توده های وسیع مردم در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده اند، رژیم در وضعیت اضمحلال درونی بسر می برد، ارکان های حاکمیت، از درون در حال ورشکستگی هستند و مهمتر اینکه اعتباری هم برای ولایت خامنه ای باقی نمانده است، این وزیر مرتجع دولت احمدی نژاد چگونه می خواهد دانشگاه را با "خاک یکسان" کند؟ این موضع گیری کامران دانشجو، آنچنان ابلهانه و دور از واقعیت های عینی جامعه است که حتی در درون نظام جمهوری اسلامی نیز، کسی برای یاهو گوئی های او اهمیتی قائل نشده است. مسلماً، این موضع گیری کامران دانشجو چیزی بجز فضاحت برای جمهوری اسلامی و وزیر علوم اش به بار نخواهد آورد. با وجود این، آنچه در این

میان حائز اهمیت است طرح این پرسش است که چه شرایطی برای جمهوری اسلامی پیش آمده است که کامران دانشجو، وزیر علوم جمهوری اسلامی را بر آن داشته تا این گونه لجام گسیخته و دیوانه وار شعار با "خاک یکسان کردن" دانشگاه را سر دهد.

اینکه رژیم جمهوری اسلامی بر بستر سرکوب و کشتار توده ها و نیروهای سیاسی درون جامعه شکل گرفته است، دیگر بر کسی پوشیده نیست. طبیعتاً، دانشگاه و جنبش دانشجویی نیز، نه فقط از این قاعده مستثنا نبوده است، بلکه به دلیل روشنگری و تاثیرگذاری که این جنبش، روی جوانان و کلیت توده های مردم ایران داشته و دارد، همواره مورد تهاجم وحشیانه ارتجاع حاکم بر ایران بوده است.

آنچه هم اکنون، حاکمان اسلامی را بر آن داشته تا حملات شدیدتری را نسبت به دانشگاه و جنبش دانشجویی ایران دنبال کنند، وجود این واقعیت است که به رغم این همه سرکوب و کشتار اعمال شده در جامعه و دانشگاه های کشور، سران جمهوری اسلامی و مرتجعین حاکم بر دانشگاه ها، خود را در امر مهار جنبش دانشجویی ناکام و شکست خورده یافته اند.

اما، صرف وجود این واقعیت و ناتوانی رژیم در مهار جنبش دانشجویی، هرگز سران جمهوری اسلامی را بر آن نخواهد داشت تا سرکوب بیشتر جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های اجتماعی را متوقف سازند. بویژه اینکه، جنبش دانشجویی در سال ۸۸، با حضور موثر خود در مبارزات علنی و خیابانی توده های بپا خاسته مردم ایران، نقش بسیار شایسته ای را در کارنامه مبارزاتی خود ثبت کرده است.

علاوه بر این، همراهی و همدلی اساتید مترقی دانشگاه های کشور با جنبش دانشجویی ایران، سر فصل تازه ای را در مبارزات این جنبش باز کرده است. لذا، در این دوره از سرکوبگری های جمهوری اسلامی، علاوه بر دستگیری، شکنجه، زندان و اعمال فشارهای روزافزون بر دانشجویان، اساتید منتقد رژیم در دانشگاه های کشور نیز، بیشتر از گذشته مورد تهاجم وزیر علوم جمهوری اسلامی واقع شده اند. اخراج و بازنشستگی اجباری اساتید مخالف، برکناری روسای حداقل ۱۷ دانشگاه و موسسات تحقیقی که حاضر به اجرای سیاست های سرکوب گرانه دولت احمدی نژاد نبوده اند، گوشه ای از سرکوب های جاری جمهوری اسلامی در فضای دانشگاه های کشور است.

مضافاً اینکه، گسترش جنبش اعتراضی توده های مردم ایران و پیوستن وسیع جوانان

کشور به این جنبش توده ای، پیشاپیش فضای نسبتاً مناسب تری را برای رشد و ارتقاء جنبش دانشجویی ایران فراهم کرده است.

معمولاً در شرایطی که جامعه بدور از اعتراضات وسیع توده ای و جنبش های اجتماعی است، دانشجویان ورودی هر سال، در جنبش اعتراضی دانشجویی نقش چندان فعالی ندارند. در چنین وضعیتی، بار مبارزاتی جنبش دانشجویی، عمدتاً بر دوش دانشجویان قدیمی تر سنگینی می کند. در چنین وضعیتی این دانشجویان سال های بالاتر هستند که در روند مبارزات دانشجویی، از درون این جنبش قد می کشند، آبدیده می شوند و در جهت سازماندهی جنبش دانشجویی گام های عملی بر می دارند. لذا، همین دانشجویان سال های بالاتر هستند که اغلب، اخراج، زندان، شکنجه و فشارهای امنیتی جمهوری اسلامی را متحمل می شوند.

اما، جنبش اعتراضی توده های بپا خاسته مردم ایران طی سال ۸۸، انبوه جوانان کشور را به عرصه مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی کشتانیده است. این وضعیت جدید، مسلماً، می تواند بستر مناسبی جهت ورود دانشجویان سال اولی به صفوف مبارزات جنبش دانشجویی باشد. دانشجویانی که از انرژی مبارزاتی بیشتری برخوردار هستند. این تحرک و شور مبارزاتی، در هم پیوستگی با تجارب و شعور مبارزاتی دانشجویان قدیمی تر، می تواند یکی از جنبه های قوت جنبش دانشجویی در دوره کنونی باشد. این مسئله، از آن جهت دارای اهمیت است که چه بسا دانشجویان مبارز سال های بالاتر، که در روند مبارزات جنبش دانشجویی، تحت فشارها و سرکوب های مداوم جمهوری اسلامی قرار داشته و هزینه های سنگینی نیز در امر مبارزه متحمل شده اند، لازم بدانند کمی از تیررس علنی نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بدور باشند.

حال اگر به این مجموعه عوامل، بحران سیاسی جمهوری اسلامی، درگیری های جناح های حاکمیت، پوسیدگی و اضمحلال درونی این نظام دینی فاسد را نیز اضافه کنیم، بهتر می توان به لجام گسیختگی وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری دولت احمدی نژاد در طرح موضوع با "خاک یکسان" کردن دانشگاه دست یافت.

لذا، از آنجا که چشم انداز نسبتاً مناسبی برای رشد و ارتقاء مبارزات جنبش دانشجویی فراهم است، جمهوری اسلامی نیز نه تنها، سیاست سرکوب را کاهش نخواهد داد بلکه، جو ارباب و پلیسی دانشگاه ها را پیوسته تشدید هم خواهد کرد.

از اینرو، باید اذعان کرد که جنبش دانشجویی ایران به رغم شرایط بالنبه

دانشگاه سنگر آزادی ست، با خاک یکسان نمی شود

مناسبی که از قبل مبارزات توده های مردم ایران برایش فراهم گشته است، به همان نسبت نیز، بیشتر از گذشته مورد تهاجم وزیر علوم و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

طرح جنسیتی و جداسازی کلاس های دانشجویان دختر و پسر، ایجاد فضای پلیسی بیشتر، اخراج اساتید مترقی و برکناری تعدادی از روسای دانشگاه های کشور و موضع گیری جدید کامران دانشجو مبنی بر با "خاک یکسان کردن" دانشگاه، نمونه هایی از تشدید سرکوب دانشگاه های کشور است که پیش از شروع کلاس های درس هم اکنون آغاز شده است.

لذا، با توجه به ظرفیت های موجود و با توجه به گرایش جوانان کشور به سمت مبارزه علیه جمهوری اسلامی، قدر مسلم ضرورت یک ارزیابی تازه از موقعیت کنونی جامعه و دانشگاه های کشور برای فعالان جنبش دانشجویی فراهم شده است.

نخستین موضوعی که هم اکنون در مقابل جنبش دانشجویی ایران قرار دارد مقاومت و ایستادگی بیشتر در مقابل هجوم لجام گسیخته جمهوری اسلامی علیه این جنبش است. در چنین وضعیتی سازمان دهی و ایستادگی حداکثری دانشجویان در مقابل تشدید سرکوب، نخستین ضرورت جنبش دانشجویی است. تقویت وجه اشتراک گرایش های مختلف درون جنبش، اتخاذ حرکت های اعتراضی بر بستر این وجه مشترک، می تواند نیروهای بیشتری از جنبش دانشجویی را به صورت متحد و یک پارچه در مقابل سیاست سرکوب رژیم بسیج نماید.

رعایت بیشتر مسایل امنیتی از جمله نکات دیگری است که مسلمانان فعالین جنبش دانشجویی بیش از هر زمان دیگر بر ضرورت آن دست یافته اند.

طبیعتا درک این موضوع، برای نیروهای کمونیست درون این جنبش از اهمیت ویژه ای برخوردار است. تلفیق کار مخفی و علنی، مسلما این فرصت را به نیروهای کمونیست جنبش دانشجویی خواهد داد تا فعالیت مبارزاتی شان از تداوم بیشتری برخوردار گردد. این امر هرگز به این معنا نیست که عناصر کمونیست درون جنبش، خود را از دانشجویان مخفی کنند و یا در مبارزات علنی جنبش دانشجویی حضور موثر نداشته باشند. بلکه درست برعکس، نیروهای کمونیست درون جنبش دانشجویی بدون این که هویت سیاسی ایدئولوژیک خود را علنی کنند می توانند بیشترین حضور را در مبارزات دانشجویی داشته باشند.

اساسا ضرورت موثر بودن در هر جنبش و به طور اخص جنبش دانشجویی، در همین نکته نهفته است که فعالان جنبش دانشجویی بتوانند در سازمان دهی اعتراضات دانشجویی حضوری فعال داشته باشند بدون این که هویت سیاسی-ایدئولوژیک شان برای نیروهای اطلاعاتی رژیم آشکار شده باشد.

سختی سنگ و ناله های یک رویا (نگاهی به مذاکرات صلح خاورمیانه)

زمان تشکیل دولت فلسطینی فرا رسیده است! آیا براستی چنین است و اگر نه موانع این کار در چیست؟

واقعیت این است که صلح خاورمیانه به عوامل متعددی بستگی دارد، اما در یک نگاه سریع و بی حاشیه می توان گفت که منافع متضاد کشورهای درگیر جنگ و نیز کشورهایی که به طور غیر مستقیم و گاه مستقیم در آن نقش دارند آن قدر عمیق است که امید داشتن به صلح توسط رهبران دولت ها امری محال است. دورنمای صلح خاورمیانه امروز بسیار تیره تر از زمانی است که اسحاق رابین و عرفات مذاکرات صلح را پیش برده بودند. خاورمیانه امروز به کانون درگیری تبدیل شده است و انتظار صلح بین اسرائیل و فلسطین تا زمانی که وضعیت خاورمیانه بدین گونه است، سرابی بیش نیست.

ناتانیاهو تنها با فلسطینی می تواند به سازش و صلح برسد که دو دست اش را کاملاً بالا برده و تسلیم شده باشد موضوعی که حتا اگر محمود عباس هم بخواهد غیرممکن می نماید.

از سوی دیگر موضوع جریانات مرجع اسلامی است که از عمل کرد راسیستی دولت اسرائیل بهره فراوان برده و به یک قدرت غیرقابل چشم پوشی در فلسطین و منطقه تبدیل شده اند. نیرویی که به هنگام آغاز مذاکرات با ترور چهار اسرائیلی در کرانه باختری نادیده گرفته شدن خود را هشدار داد. نیرویی که هم چنین از حمایت های مالی و نظامی دولت ایران بی واسطه و با واسطه (حزب الله لبنان) برخوردار است.

در این میان دولت ایران نیز از جمله دولت هایی است که از ادامه ی وضعیت فعلی بهره فراوان می برد. ناآرامی در فلسطین یکی از پرده های نمایشی است که دولت ایران برای گرفتن امتیاز از دولت آمریکا در آن نقش بازی می کند. شکی نیست که صلح مابین اسرائیل و فلسطین می تواند این نقش را از ایران گرفته و بدین ترتیب یکی از مهره های بازی او را از کار بیاندازد. مواضع اخیر خامنه ای و احمدی نژاد نیز در همین راستا می باشد. حکومتی که برای رهایی از بحران داخلی به اقتدار خارجی می اندیشد. حکومتی که با فریاد اسلام خواهی و فلسطین سعی در ایجاد چهره ای موجه از خود در میان توده های عامی منطقه دارد.

صلح مابین اسرائیل و فلسطین بدون در نظر گرفتن حقوق ملت فلسطین و حق آن ها در تشکیل دولت فلسطینی امکان پذیر نمی باشد. تنها کسانی می توانند این صلح را به وجود آورند که به این امر اعتقاد داشته باشند و در این بین نه دولت کنونی اسرائیل به این امر اعتقاد دارد و نه جریان ها و دولت هایی هم چون ایران خواستار واقعی صلح و تامین حقوق مردمان فلسطینی هستند. آن ها همه ی هم و غم شان ادامه ی این وضعیت و بهره جویی از آن در راستای منافع خود و تضادها و درگیری های خود با دولت آمریکا می باشد.

بیاورند. براستی تمسخر تاریخ تا کی؟! تا کی باید زحمتکشان فلسطینی و اسرائیلی (یهود و عرب) به همراه نیروهای مترقی و روشنفکران شان تاوان منافع کور حاکمان این سرزمین ها را پس دهند؟! صلح نه ارمنان رهبران بی اقتدار که تنها با اراده ی توده های مقتدر به دست می آید. این توده های ستم کش جامعه هستند که خواستاران واقعی صلح می باشند. توده ها و ستم کشانی که در سایه ی جنگ غارت می شوند و خون شان بر زمین می ریزد. اما همین توده ها در پرتو صلح می توانند به زندگی بهتری امیدوار باشند. دیگر نه جنگی است که قربانیان آن باشند و نه ترسی از کشته شدن ناگهانی در خیابان.

نزاع فلسطین و اسرائیل همواره یکی از موضوعاتی هست که در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا مطرح می گردد و اوپاما نیز از این موضوع مستثنا نبود. آغاز مذاکرات صلح که از وعده های انتخاباتی اوپاما بوده و با فشار آمریکا بر طرف های مذاکره کننده همراه شد، برگرفته از سیاست های دولت اوپاما در خاورمیانه بود. همان طور که خروج نیروهای به اصطلاح رزمی آمریکا از عراق نیز جنبه دیگری از همین سیاست بوده است.

اما چرا ناتانیاهو وارد این مذاکرات شد؟ شکی نیست که او تحت فشار دولت آمریکا برای شرکت در این مذاکرات بود. اما وی و دولت دست راستی اش در این میان سعی کرده و خواهند کرد تا از این مذاکرات میوه های خود را بچینند. ناتانیاهو در حالی وارد این مذاکرات شد که دولت اسرائیل از نظر دیپلماتیک و به دلیل فجایی که در غزه به وجود آورد و نیز حمله به کشتی های امداد رسانی در موقعیت بسیار بدی قرار داشت و البته این مذاکرات می تواند تا حدودی به کمک وی برای بهبود موقعیت دیپلماتیک اش یاری رساند.

حضور حسنی مبارک و ملک عبدالله رهبران دولت های مصر و اردن نیز در واقع چیزی نبود جز رنگین کردن سفره و پُر سر و صدا کردن این خیمه شب بازی که قرار بود صلح بزیاید. اما جالب ترین حضور در این میان مربوط به محمود عباس است. وی در حالی که می دانست مذاکراتی بیهوده را در پیش رو دارد، به این مذاکرات تن داد، تا ضعف رهبران فلسطین بیش از پیش نمایان گردد. شرکت وی در این مذاکرات بیش از هر چیز نتیجه ی موقعیت متزلزل وی و رویارویی او با جریان مرجع حماس است. شرکت محمود عباس در مذاکراتی بیهوده بار دیگر نشان از این داشت که رهبری "اساف" دیگر نه به توده ها که چشم به آمریکا و حمایت آن از تشکیل دولت فلسطینی دارد.

در کنفرانس مطبوعاتی که سران دولت های فوق در آن شرکت داشتند، اوپاما بر سیاست دولت آمریکا مبنی بر تشکیل دو دولت اسرائیلی و فلسطینی تاکید کرد و محمود عباس گفت که دیگر

درس‌های جنگ ۸ ساله نباید فراموش شود

در خدمت سیاست‌های داخلی‌اش علیه مردم ایران قرار گرفت، واقعاً هم نعمت بود. نزدیک به ۲ سال پس از سرنوینی رژیم شاه، بخش بزرگی از مردم ایران که زمانی از روی ناآگاهی به دار و دسته حاکم تحت رهبری خمینی اعتماد کرده بودند، در تجربه دریافتند که تمام ادعاهای خمینی جز دروغ چیزی نبود. نه تنها مطالبات آن‌ها تحقق نیافت، بلکه اوضاع تدریجاً بدتر از دوران رژیم شاه می‌شد. بنابراین به صف مخالفین رژیم می‌پیوستند. مبارزات و اعتراضات توده‌های کارگر و زحمتکش مدام در حال اعتلا بود. جنگ این فرصت را برای رژیم فراهم ساخت که به بهانه جنگ، سرکوب و اختناق را تشدید کند و دورانی از کشتار گسترده‌ی مخالفین را آغاز نماید. نیروهای سرکوب خود را بیش از پیش برای مقابله با مردم سازماندهی کند و مهم‌تر از همه، توجه توده‌های وسیع ناراضی مردم را از مسایل داخلی به سوی جنگ منحرف سازد. جمهوری اسلامی، حداکثر بهره‌برداری را از این جنگ در جهت تثبیت داخلی خود کرد و از این جهت، جنگ حقیقتاً برای جمهوری اسلامی یک نعمت بود. توده‌های ناآگاه مردم که با آغاز جنگ، تحت تأثیر هیجان‌انگیز ناسیونالیستی نیز قرار گرفته بودند، می‌بایستی این تجربه را از سر بگذارند و بهره‌برداری رژیم را از این جنگ برای تشدید سرکوب و اختناق و نیز وخامت روزافزون شرایط مادی و معیشتی خود در عمل ببینند، تدریجاً چرا جنگ تماماً در خدمت طبقه حاکم و علیه توده‌های مردم است. اما همین گذشت زمان نیز لازم بود تا آن‌ها دریابند که چرا جنگ نه فقط از سوی رژیم عراق، بلکه از طرف جمهوری اسلامی نیز جنگی توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه بود.

تنها چند ماه پس از آغاز جنگ، در حالی که نیروهای نظامی عراق، خرمشهر را در اشغال خود گرفته بودند، رژیم عراق، خواهان آتش‌بس و مذاکره شد تا از موضعی برتر، امتیازات مورد نظر خود را به دست آورد. جمهوری اسلامی هر گونه آتش‌بس و مذاکره را رد کرد. اما نه از آن رو که اکنون می‌بایستی از موضع ضعف، آتش‌بس را بپذیرد و وارد مذاکره شود، بلکه به خاطر اهداف واقعی توسعه‌طلبانه‌ای بود که آن را دنبال می‌کرد. این واقعیت هنگامی بر همگان آشکار شد که وقتی در اوائل خرداد سال ۶۱ نیروهای نظامی عراق از خرمشهر نیز عقب رانده شدند و برخی دولت‌های عربی حامی صدام، پیشنهاد آتش‌بس با پرداخت غرامت را پیش کشیدند، جمهوری اسلامی هر گونه آتش‌بس را رد کرد. خمینی شعار جنگ، جنگ تا فتح کربلا را داد و گفت راه آزادی قنس از عراق می‌گذرد. اکنون روشن شده بود که هدف جمهوری اسلامی در جنگ، سرنوینی رژیم صدام و استقرار یک رژیم اسلامی از طرفداران خود در عراق بود. از این نقطه است که توده‌های مردم به اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه پان اسلامیستی جمهوری اسلامی پی می‌برند و تدریجاً خود را از جنگ کنار می‌کشند. دقیقاً از همین جا نیز هست که با هر تعرض نیروهای

نظامی جمهوری اسلامی برای اشغال عراق، صدها و هزاران تن کشته می‌شوند و نمی‌توانند از سد استحکامات دفاعی نیروهای عراق عبور کنند. جنگی فرسایشی به مدتی بیش از ۶ سال دیگر در مناطق مرزی با کشتار و ویرانی‌های هولناک ادامه می‌یابد و حملات موشکی عراقی‌ها به شهرهای ایران بر ابعاد فاجعه بار جنگ می‌افزاید. در حالی که کاملاً روشن بود توازن قوای طرفین امکان تسلط یکی بر دیگری را نمی‌دهد، جمهوری اسلامی همچنان خواهان ادامه جنگ تا سرنوینی صدام بود. ادامه جنگ، اما روز به روز اوضاع اقتصادی را وخیم‌تر و وضعیت مادی و معیشتی توده‌های مردم را به نحو فاجعه‌باری تنزل داد. ناراضیاتی از ادامه جنگ مدام افزایش می‌یافت. دیگر حتی حزب‌اللهی‌هایی که زمانی برای رفتن به بهشت روی میدان‌های مین می‌رفتند، عازم جبهه نمی‌شدند. توان اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی چنان ته کشیده بود که سران سیاسی و نظامی رژیم به این نتیجه رسیدند که ادامه جنگ نابودی رژیم را به همراه خواهد داشت. تحت چنین شرایطی ست که جمهوری اسلامی از سر ناگزیری آتش‌بس را می‌پذیرند و خمینی که صدها هزار تن از مردم ایران را به قتل‌گاه فرستاده بود، شکست هدف خود را از جنگ با این جمله اعلام می‌کند: "بدا به حال من که هنوز زنده مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیدم." موقتاً نزاع خاتمه می‌یابد تا در شرایطی دیگر از سر گرفته شود، چرا که اختلافات مرزی همچنان پابرجاست و هیچ قرارداد صلحی هم میان طرفین امضا نشد.

با این تجارب از جنگ ۸ ساله‌ی دولت‌های ایران و عراق است که اکنون مردم ایران باید هوشیارانه به نزاعی که میان جمهوری اسلامی و برخی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در جریان است، نگاه کنند. این نزاع هم ماهیتاً از نوع همان نزاعی‌ست که به جنگ دولت‌های ایران و عراق انجامید. در یک طرف نزاع قدرت‌های امپریالیست به ویژه قدرت‌های اروپایی و آمریکایی قرار دارند که اهداف و مقاصد اقتصادی و سیاسی خود را که همراه با توسعه‌طلبی و سلطه‌گری‌ست دنبال می‌کنند. آن‌ها خواهان حفظ وضع موجود خاورمیانه هستند که تأمین‌کننده منافع آن‌هاست. تقریباً تمام دولت‌های منطقه که هر یک به نحوی از انحاء در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند، در این جبهه قرار گرفته‌اند. جمهوری اسلامی هم در تعقیب همان هدف‌های توسعه‌طلبانه‌ی پان اسلامیستی‌ست که در جریان جنگ با عراق دنبال می‌کرد. پوششی که جمهوری اسلامی برای فریب توده‌های مذهبی منطقه بر هدف اصلی خود قرار داده است، مسئله فلسطین و اشغال‌گری رژیم اسرائیل است. در واقعیت اما هدف جمهوری اسلامی نه فقط استقرار رژیم‌های اسلام‌گرای دست‌نشانده خود در فلسطین و لبنان، بلکه در تمام منطقه خاورمیانه و تبدیل شدن به یک امپراتوری اسلامی‌ست. این که اصلاً در اوضاع کنونی جهان تحقق این هدف خواب و خیالی بیش نیست، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که جمهوری اسلامی این هدف توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کند.

دقیقاً به همان شکل که جمهوری اسلامی اعلام می‌کند آماده‌ی محو اسرائیل است و تنها دنبال بهانه

می‌گردد. در حالی که حتی یک انسان با کمی آگاهی می‌داند که این هدف جمهوری اسلامی شدنی نیست. چرا که نه فقط از نظر قدرت نظامی تحقق پذیر نیست، بلکه با توجه به این که رژیم اسرائیل بمب‌های اتمی در اختیار دارد و در ماهیت فوق ارتجاعی این رژیم نیز هست که از این سلاح کشتار جمعی استفاده کند، هدف جمهوری اسلامی برای محو اسرائیل ناممکن است. علاوه بر این، رژیم اسرائیل، از حمایت همه جانبه‌ی بزرگ‌ترین قدرت‌های نظامی جهان برخوردار است که همواره موجودیت آن را تضمین کرده‌اند. معجزاً این همه مانع از آن نمی‌شود که جمهوری اسلامی از هدف خود برای محو اسرائیل دست بردارد. اهداف توسعه‌طلبانه جمهوری اسلامی نیز در کل، شبیه همین مسئله است. تعقیب این اهداف در سیاست خارجی به رو در رویی و تشدید تضاد و اختلاف با قدرت‌های جهانی انجامیده است. برخورد این دو سیاست توسعه‌طلبانه و هژمونی طلبانه، هم اکنون به نقطه‌ای از حدت خود رسیده است که تدریجاً از محدوده‌های راه حل‌های مسالمت‌آمیز و دیپلماتیک برای حل نزاع فراتر می‌رود. این واقعیات نشان می‌دهد که مسایل مورد اختلاف آن‌ها نمی‌تواند به طریق دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز حل گردد. اگر اوضاع بر همین منوال پیش رود، این سیاست در نقطه‌ای به جنگ می‌انجامد. یک چنین جنگی از جانب هر دو طرف، جنگی ارتجاعی، توسعه‌طلبانه، تعرضی، غیر عادلانه و برخلاف منافع و مصالح توده‌های زحمتکش مردم ایران است. این که کدام یک ضربه اول را بزند و آغازگر جنگ باشد، هیچ تغییری در ماهیت و خصلت این جنگ و اهداف جنگ‌افروزان‌های دو طرف نمی‌دهد.

مردم ایران که تجربه‌ی جنگ ارتجاعی ۸ ساله را دارند، بایستی دست رد بر سینه هر دو طرف بزنند و دیگر فریب ادعاهای عوام‌فریبانه‌ی ناسیونالیستی طبقه حاکم بر ایران و یا "آزادی خواهانه" و "راهی بخش" قدرت‌های امپریالیست را نخورند. توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران باید خطر وقوع جنگ را جدی بگیرند و مانع از وقوع جنگی گردند که فجایع ناشی از آن اکنون می‌تواند فقط در ۸ روز به همان اندازه باشد که در گذشته ۸ سال با آن روبرو شدند. باید این حقیقت عمیقاً درک شود که جمهوری اسلامی اولاً، بنا به ماهیت ارتجاعی سیاست‌های توسعه‌طلبانه پان اسلامیستی‌اش، در جبهتی پیش می‌رود که سرانجام آن جنگ است. ثانیاً جمهوری اسلامی که قادر به حل بحران‌های داخلی و کنترل ناراضیاتی و مبارزات مردم زحمتکش و تحت ستم نیست، برای سرپوش گذاشتن بر این بحران‌های داخلی به ماجراجویی‌های خارجی نیاز دارد. این نیز خطر وقوع جنگ را افزایش می‌دهد.

مردم کارگر و زحمتکش ایران نباید اجازه دهند که مرتجعین، جنگی را به آن‌ها تحمیل کنند که جز بدبختی و فاجعه چیزی نصیب آن‌ها نخواهد کرد. پیش از آن که دیر شود، کارگران و زحمتکشان ایران باید به مقابله‌ای جدی با جنگ‌افروزان برخیزند. پیش شرط هر مقابله‌ای نیز جز این نخواهد بود که نخست تکلیف‌شان را با جمهوری اسلامی یکسره کنند و سرنوشت خود را در دست گیرند.

آقای موسوی! ریاکاری شما، ماهیت حکومت اسلامی و سرنوشت آن را تغییر نمی دهد!

"جفاهانی" که در حق آن‌ها شده است از یاد ببرند و بدین ترتیب، اوضاع جامعه آرام و روبراه گردد و جمهوری اسلامی نیز سالیان سال برقرار بماند و بردوام!

در این جا، اگر چه کوتاه ولی لااقل دو نکته را به آقای موسوی که امیال باطنی خویش را در پوشش پرسش‌های مردم از حاکمان بیان می‌دارد و سعی می‌کند حرف‌های خود را در دهان مردم بگذارد، یا برعکس، حرف‌ها و اهداف مردم را تا حد سخنان و اهداف خود تنزل می‌دهد باید تذکر داد. نخست این که مردم، لااقل اکثریت بسیار عظیم مردم هیچ‌گونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند و اکنون هم با حکومت نیستند که بعداً بخواهند به قول شما آن را "تنها" بگذارند! ثانیاً مردم، و باز همان اکثریت بسیار عظیم مردم، نه فقط از "حاکمان" کنونی و صاحبان قدرت بلکه از حاکمان پیشین و حذف شده از قدرت و فراتر از آن از کلیت جمهوری اسلامی متفردند و محض اطلاع شما، بحث مردم، اسلام رحمانی و غیر رحمانی نیست، آن‌ها جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی را نمی‌خواهند!

خوب اگر از این نکته بگذریم، تا این جای قضیه نکته تازه‌ای در حرف‌های موسوی نیست. این گونه پند و اندرزها برای بقاء رژیم از سوی کسی که موجودیت خودش هم با آن گره خورده و در برابر مردمانی که این رژیم را نمی‌خواهند ایستاده است و به تبع خمینی، جلال بزرگ، از "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم" دفاع می‌کند، به "حاکمانی" که جمهوری اسلامی را قدم به قدم به لب گور رسانده‌اند، تکرار نصایح پیشین است و اگر چه مهم است اما نکته جدید و چیز عجیب و قریبی در آن نیست.

نکته مهم دیگر یادداشت موسوی، رهنمودهایی ست که به "جنبش سبز" و فراتر از آن به عموم توده‌های مردم داده می‌شود. موسوی در مورد اینکه مردم در برابر رژیم و "حاکمان" چه باید بکنند و باجنبشی که در سال گذشته آغاز کردند، چگونه باید برخورد کنند و چگونه باید آن را ادامه دهند، البته چیزی ندارد که بگوید و چنته‌اش کاملاً خالی ست از همین رو به مختصرترین شکلی می‌گوید "در راه احقاق حق، چاره‌ای جز صبر و استقامت نداریم!" موسوی پس از آنکه این راه چاره را پیش پای "جنبش سبز" می‌گذارد، با جزئیات بیشتری به ذکر رهنمودهای خود و تاکتیک‌های مناسب این "راه" می‌پردازد. وی در یادداشت خود پس از اشاره‌ای گذرا به وجود فقر و فحشا و تنگدستی در جامعه، به طرفداران خود توصیه می‌کند "دست

درماندگان را بگیرند، سنت‌های دیرینه ایرانی در اطعام و نذورات را زنده نگه دارند و جلوه‌های اسلام رحمانی را به نمایش بگذارند، در برابر خداوند خشوع داشته باشند، روزه و نماز و قرآن خوانی را فراموش نکنند به فقرا و یتیمان رسیدگی کنند" و خزعیلات دیگری نظیر این‌ها!

رهبر "سبزها" بدینوسیله وبا صراحت کم نظیری، تسلیم و رضا و تمکین در برابر وضعیت موجود را به مردم و کسانی که فکر می‌کنند شاید هنوز نسبت به وی توهمی داشته باشند توصیه می‌کند و آنان را در برهوت تسلیم و خرافات مذهبی رها می‌سازد!

در این توصیه‌ها و رهنمودها و روضه‌خوانی مفصل موسوی هم، البته نکته چندان تازه‌ای وجود ندارد. این رهنمودها نیز بیان چیز دیگری جز شکست سیاسی، جبن و زبونی وی نیست.

مقاله حاضر قصد ندارد به تمام موضوعاتی که در یادداشت یا بیانیه موسوی که در پوشش پرسش‌هایی از زبان مردم، عنوان گشته است بپردازد. این مقاله همچنین نمی‌خواهد نحوه برخورد موسوی به جناح حاکم، انتقادات آبی، "اسلام رحمانی" و راه کارهای ارتجاعی - خرافی را که ایشان برای حل معضلات جامعه ارائه می‌دهد، مورد واریسی قرار دهد. در رهنمود وی به "جنبش سبز" هم نکته تازه‌ای دیده نمی‌شود، جز اینکه اگر در گذشته دعوت به راه پیمانی سکوت و مسالمت آمیز می‌شد و همراه آن دعا و مسجد و تکبیر نیز توصیه می‌شد، اکنون فقط بر همین بخش دوم است که تأکید می‌شود. دلیل آن هم روشن است. موسوی و کل "سبزها" و دار و دسته‌های موسوم به اصلاح طلب در آغاز بر این خیال بودند که با حضور مردم در خیابان‌ها، می‌توانند ضمن مهار جنبش توده‌ای و مطالبات آن در چهارچوب رژیم و قانون اساسی آن، از این جنبش به سود امیال سیاسی و اقتصادی خود استفاده نمایند. اما آن‌ها در عمل راه به جایی نبردند و همان گونه که شاهد بودیم پی در پی متحمل شکست شدند. تلاش آن‌ها برای جلوگیری از اقدامات رادیکال مردم و حذف شعارهای به قول خودشان "ساختار شکنانه" و راه بردن جنبش توده‌ای در چهارچوب‌های مورد نظر خود، با شکست روبرو گردید. روند رو به رشد و رادیکالیزه شدن جنبش توده‌ای در شعارها و اشکال مبارزه که در عاشورا به اوج خود رسید، سرانجام، آنان را به جایی کشاند که دیگر حتی فکر استفاده از مبارزات مردم به عنوان اهرم فشار جهت گرفتن امتیاز از جناح مقابل را نیز از سر بیرون کردند. وقتی که در ۲۲ بهمن سال

گذشته سبزه‌ها و اصلاح طلبان در مراسم دولتی و بدون طرح شعارهای مجزا و متمایز از شعارهای حکومت و بدون هویت مستقل ظاهر شدند، آنها در واقعیت امر صحنه را به طور کامل به حریف واگذار کرده و دست‌های خود را به علامت تسلیم بالا بردند. به عبارت دیگر، آنان با حاد شدن مبارزه طبقاتی که رادیکالیسم جنبش توده‌ای آن را بازتاب می‌داد، بی سر و صدا به اردوی جناح مسلط پناه بردند! بنابراین موسوی و سبزه‌هایش و کل جناح موسوم به اصلاح طلب که شکست سختی را متحمل شدند، دیگر چیزی در چنته نداشتند و ندارند که بگویند!

و اما صرف نظر از روضه‌خوانی‌های جیبونه موسوی و ندبه‌های وی که به اقتضای ماهیت او و شکست و هزیمت سیاسی بر زبانش جاری ست، موضوع و مضمون یادداشت یا بیانیه اخیر وی فقط به این‌ها خلاصه نمی‌شود، علاوه بر این‌ها، موسوی در این بیانیه خود نیز به منظور مهار جوانان و مردم و انقیاد آن‌ها در مدار جمهوری اسلامی و در نهایت جلب رضایت آن‌ها به تغییرات جزئی در چهارچوب همین نظام و قانون اساسی آن، به تلاش‌های ریاکارانه‌ای دست می‌زند و در این راه، حتا از دروغ بافی نیز حذر نمی‌کند. دروغ بافی‌ها و ریا کاری‌هایی که البته ریشه در اعتقاد عمیق وی به جمهوری اسلامی و نظم موجود دارد.

میر حسین موسوی که تمام تلاشش در دوره یک ساله گذشته این بوده است که رضایت مقامات اصلی حکومتی را به تعویض و جابجایی برخی از مهره‌های آن جلب کند و جمهوری اسلامی را از گردابی که در آن گرفتار آمده است نجات دهد، در بیانیه خود تلاش می‌کند این نظریه را القا کند که گویا در سال‌های گذشته و پیش از روی کار آمدن احمدی نژاد، حقوق شهروندان رعایت می‌شده است و هر کس فرضاً از این حق برخوردار بوده است که از هر مرام و مسلکی پیروی کند بدون آنکه کسی متعرض وی باشد و یا مورد پیگرد و تعقیب و مجازات قرار گیرد! برخورد میر حسین موسوی به نحوی ست که گویا در جمهوری اسلامی آزادی‌های سیاسی وجود داشته است و قانون اساسی آن نیز پاسدار این آزادی‌ها بوده است و حال پرسش وی از حاکمان این است که اکنون چه میزان از این آزادی‌ها باقی مانده است؟!

موسوی در یادداشت خود می‌نویسد: "مردم از خود می‌پرسند چه میزان از آزادی‌هایی که در پس قرن‌ها اختناق و استبداد با نثار

آقای موسوی! ریاکاری شما، ماهیت حکومت اسلامی و سرنوشت آن را تغییر نمی دهد!

فداکاری ها و تحمیل مشقت های بی شمار بدست آمد و پاسداشت آن ها در جای جای قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته باقی مانده است؟" و در ادامه می پرسد "کجا رفت آن حقوق شهروندی فارغ از هر گونه باور دینی و پیروی از هر مرام و مسلک در حالی که چوب تکفیر و تفسیق از سوی محافل قدرت به بهانه دگر اندیشی علیه همه متفکران و فرهیختگان بلند شده است تا آنجا که وزیر دولت دانشگاه را به "با خاک یکسان کردن تهدید می کند".

دفاع از قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی که مردم ایران سال هاست ناظر اجرای آن هستند و خسارات زیاد و جبران ناپذیری را نیز متحمل شده اند، قانونی که نه فقط در کل ساختار آن، بلکه در بند بند آن نیز حقوق مدنی و فردی افراد جامعه و آزادی های سیاسی به نحو آشکاری نقض و پایمال شده است، تنها توسط کسانی می تواند انجام شود که منافع اقتصادی و سیاسی معینی در ماندگاری نظم موجود دارند و از تغییرات بنیادی و دگرگونی های عمیق جامعه سخت در هراس اند.

باید از موسوی مدافع قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی پرسید، وقتی که در قانون اساسی صریحاً گفته شده جمهوری اسلامی نظامی ست که بر پایه "ایمان به خدای یکتا" و لزوم تسلیم در برابر اوامر الهی استوار است و "وحی الهی" در بیان قوانین آن نقش بنیادی دارد! وقتی که در آن اسلام و مذهب اثنی عشری به عنوان دین رسمی کشور و اصلی الی الابد غیر قابل تغییر شمرده شده است! وقتی که به صراحت قید شده است که قوانین و قانون گذاری بر مبنای اسلام و سنت های به قول قانون اساسی "قرآنی" ست و کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، نظامی سیاسی و جز این ها "باید بر اساس موازین اسلامی باشد" و در نظامی که ولی فقیه در رأس آن و ماورای قانون اساسی و دیگر قوانین آن قرار دارد و از اختیاراتی فراتر از یک شاه و سلطان مستبد برخوردار است و به عنوان نماینده الله در روی زمین، هر آینه اراده کند می تواند خلاف حتما همین قوانین هم عمل کند، دیگر چه جایی برای آزادی ها، حقوق شهروندی و دگر اندیشی باقی می ماند؟ آیا به رسمیت شناختن یک دین و مذهب به عنوان دین و مذهب رسمی دولتی، قائل شدن یک انحصار و امتیاز ویژه برای یک اعتقاد خاص و بالنتیجه، نفی برابری حقوق و نفی آزادی نیست؟ شما آقای موسوی یا قانون اساسی را مطالعه نکرده اید، که چنین نیست و یا حقیقتاً مردم ایران و شعور آنها را دست

کم گرفته اید؟

مگر جز این است که مطابق قانون اساسی شما، سیستم قضائی در بست در چارچوب ضوابط دینی است، معیارهای قانون گذاری شما اسلامی ست و قوه مجریه شما نیز مجری قوانینی است که "راه گشای ایجاد جامعه اسلامی" باشد؟! مگر غیر از این است که مطابق قانون اساسی شما وسائل ارتباط جمعی باید در جهت تکامل انقلاب اسلامی و در خدمت اشاعه فرهنگ اسلامی باشد؟! در قانون اساسی شما زبان عربی پس از دوره ابتدائی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاس ها و رشته ها باید تدریس ست! می دانید چرا؟ به این دلیل که "زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی ست"! در قانون اساسی شما زن و مرد به "یکسان" در حمایت قانون قرار دارند، البته با رعایت موازین اسلامی و هر زن و مرد آگاهی می داند که این یعنی نابرابری شدید جنسیتی و سلب حقوق انسانی زن! در قانون اساسی شما نشریات، اجتماعات و راه پیمائی آزاد است مگر آنکه مغل به مبانی اسلام باشد که تشخیص آن هم باز بر عهده معتقدان و مجریان همین قوانین است!

در قانون اساسی شما اگر هم به مواردی مانند ممنوعیت شکنجه و اجبار شخص به اقرار و امثال آن اشاره شده، و اقرار فاقد ارزش و بی اعتبار خوانده شده است، این موارد هم بوج و ظاهری و صرفاً بر روی کاغذ است. جمهوری اسلامی، برای درهم شکستن مخالفین خود و واداشتن آن ها به اقرار و تسلیم، به طور مستمر از شکنجه استفاده نموده است و هرگاه مصلحت نظام ایجاب نموده، از ارتکاب وحشیانه ترین شکنجه ها و جنایات نیز ایائی نداشته است. در مورد ارزش و اعتبار اقرار هم همان طور که شاهد بودیم چند روز پیش خامنه ای باصراحت گفت: اقرار زندانی علیه خودش "مقبول" و معتبر و "نافذ" است!

قانون اساسی شما جناب میر حسین موسوی آنقدر ارتجاعی، ضد دموکراتیک و پایمال کننده حقوق اولیه افراد جامعه است که انسان می ماند از کجای آن بگوید!

جمهوری اسلامی که شما، عضو شورای انقلاب اسلامی آن، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، رئیس ستاد انقلاب فرهنگی و سال ها نخست وزیر آن بوده اید و اکنون نیز از مدافعان پر و پا قرص آن به حساب می آئید، تبلور و تجسم حکومت الله است! در چنین حکومتی آزادی عقیده و بیان مابین دین خدا یگانه عقیده بر حق است و چیزی جز اشاعه کفر و الحاد نیست که مستوجب تعقیب و پی گرد و سخت ترین

مجازات هاست. آزادی نشر و مطبوعات و لغو سانسور، معنایش نشر عقاید و افکاری مغایر عقاید حاکم و درهم شکستن انحصار مطلق دین خداست! در چنین حکومتی انسان ها "بنده" گان خدایند و باید مطیع و تسلیم اوامر الهی باشند که از طریق فرستادگان و نمایندگان خدا در روی زمین اعلام و دنبال می شود! در چنین حکومتی آقای موسوی باتوجه به نکاتی که ذکر آن رفت و قانون اساسی نیز با قوتی بیشتر از آنچه که در این جا به آن اشاره شد بر آن مهر تأیید می زند، می تواند بگوید که دیگر چه جایی برای آزادی، حقوق شهروندی و "کرامت" انسانی باقی می ماند؟! اگر کسی ولو ماهیت حکومت مذهبی را نمی شناخت، همان یکی دو ماه یابکی دو سال اول عملکرد جمهوری اسلامی کافی بود تا به ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک آن پی ببرد و ببیند که حقوق و آزادی های فردی و مدنی با چنین حکومتی مانع الجمع اند، کافی بود تا این را بفهمد که حکومت مذهبی یا دولت مذهبی ذاتاً نافی هرگونه دموکراسی و آزادی ست. ریاکاری مفرطی لازم است اما اکنون پس از گذشت بیش از سه دهه از حاکمیت دولت مذهبی و سلب و نقض ابتدایی ترین آزادی ها، کسی، آن هم از مهره های همین حکومت بانگ برآورد که کجا رفت و چه شد آن حقوق شهروندی که مستقل از مرام و مسلک انسان ها وجود داشت؟! دولت احمدی نژاد ارتجاعی و سرکوب گراست، همان طور که دولت های خاتمی و رفسنجانی و دولت شمارتجاعی و سرکوب گرونده اند، یکی هار، یکی هارتر اما همه ناقض آزادی و حقوق انسانی و پوی مال کننده حقوق دموکراتیک مردم!

بنابراین رعایت حقوق شهروندی فارغ از هرگونه باوردینی و پیروی از هر مرام و مسلک، به هر حکومتی بچسبد، به جمهوری اسلامی که آوازه جنایاتش جهان را پر کرده است، نمی چسبد و کسی که چنین ادعایی داشته باشد آشکارا دروغ می گوید و ریاکاری می کند.

اینکه گویا "متفکران و فرهیختگان" نیز پیش از روی کار آمدن احمدی نژاد در معرض "تکفیر و تفسیق" نبوده اند، این نیز دروغ بزرگ و شرم آوری بیش نیست. مگر آنکه منظور موسوی داروسته اصلاح طلبان و وابستگان حکومتی باشد. هزاران دانشجو، شاعر، معلم و هنرمند و ده ها هزارتن از جوانان مبارز و نیروهای انقلابی و کمونیست، فقط در دوره نخست وزیری شما، به خاطر اعتقادات خود به زندان افتاده و یا به جوخه های مرگ سپرده شدند. حقوق شهروندی نه فقط هیچگاه در مورد افرادی که پیرو مرام و مسلک کمونیستی بودند، رعایت نشده و نمی شود، بلکه در مورد سایر

آقای موسوی! ریاکاری شما، ماهیت حکومت اسلامی و سرنوشت آن را تغییر نمی دهد!

مخالفین رژیم نیز وضعیت به همین شکل بوده است. اقلیت‌های دینی و مذهبی منجمله سنی‌ها به کنار، حتی نیروها و افرادی که تفکر اسلامی و مذهب شیعه داشته اما مخالف رژیم بوده اند نیز از این حقوق محروم بوده‌اند و همگی آن‌ها با هر باور دینی و از هر مرام و مسلکی در سرتاسر ایران از تهران و ترکمن صحرا گرفته تا کردستان و خوزستان و سایر استان‌های کشور، مشمول مجازات‌های شدید اسلامی شده‌اند!

بسیار بسیار بعید است که آقای میرحسین موسوی این رویدادها و سایر جنایات دهه ۶۰ را فراموش کرده باشد، مگر آنکه واقعاً به بیماری آلزایمر مبتلا شده باشد!

میرحسین موسوی از این شکایت می‌کند که "محافل قدرت" به بهانه دگراندیشی علیه همه متفکران و فرهیختگان چوب تکفیر و تفسیق بلند کرده‌اند تا آنجا که وزیر دولت دانشگاه را به با خاک یکسان کردن تهدید می‌کند! . در این جمله میرحسین موسوی دقت کنید. مشکل میرحسین موسوی این است که محافل قدرت به بهانه دگراندیشی، همه متفکران و فرهیختگان را زیر فشار و سرکوب قرار داده‌اند، حال آنکه بسیاری از آن‌ها، دگراندیش نبوده‌اند! معنای دیگر سخن موسوی این است که وی در مورد تعقیب و پی‌گرد و آزار دگراندیشان و متفکران و فرهیختگان دگراندیش، مشکلی ندارد. مشکل موسوی آنجا بروز می‌کند که "حاکمان"، متفکران و فرهیختگانی را که در جرگه او هستند مورد پی‌گرد و آزار قرار می‌دهند!

اما از این موضوع هم که بگذریم، آقای موسوی در مورد اظهار نظر وزیر علوم احمدی نژاد و تهدید وی به با خاک یکسان کردن دانشگاه‌ها، آنگونه صحبت می‌کند که گویا این نحوه برخورد دولت با دانشگاه و دانشجویان نیز بی سابقه است! به نظر می‌رسد، بیماری فراموشی دست از سر نخست‌وزیر اسبق جمهوری اسلامی و فرد مورد اعتماد جلال بزرگ خمینی، بر نمی‌دارد چراکه نام برده ظاهراً سابقه برخورد جمهوری اسلامی به دانشگاه‌ها را به یاد نمی‌آورد!؟ باید سعی کنیم ولو برای چند لحظه، او را از فراموشی درآوریم. آقای موسوی محض اطلاع و یادآوری شما، درست زمانی که خود شما نیز مسئولیت‌های مهم دولتی و رسمی و غیر رسمی داشتید، با یک ضد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ همه دانشگاه‌ها تعطیل شد! در جریان ایلغار جمهوری اسلامی به دانشگاه‌ها، خون ده‌ها

دانشجو ریخته شد و صدها تن دیگر زخمی و لت و پار شدند و به زندان و زیر شکنجه فرستاده شدند. صدها تن از دانشجویان برای همیشه از تحصیل محروم شدند و انبوهی از اساتید مترقی دانشگاه‌ها نیز اخراج و تصفیه شدند. دولت جمهوری اسلامی و نه فقط "محافل قدرت"، دانشگاه را به خون کشید و به یک اعتبار، به نوحه‌گیری آن را با خاک یکسان کرد! آیا شما که در سال ۶۰ رئیس ستاد انقلاب فرهنگی بودید، واقعاً تمام این جنایات را از یاد برده‌اید؟ کسی می‌تواند به وزیر ارتجاعی احمدی نژاد که می‌خواهد دانشگاه غیر دینی را با خاک یکسان کند ایراد بگیرد، که خود در تعطیلی، کشتار و حبس دانشجویان و به خون کشیدن دانشگاه مشارکتی نداشته باشد و آن را صراحتاً محکوم کند!

رفقای ما در رهبری شوراهای ترکمن صحرا را عوامل رژیم ربودند و به جوخه مرگ سپردند. جهان گیر قلعه میان‌دوب کارگر آگاه را به جرم شرکت در تظاهرات، ربودند و پس از شکنجه، کشتند، سعید سلطان‌پور، شاعر و هنرمند انقلابی را از مراسم عروسی‌اش ربودند و در زندان به دار آویختند، صداهاتن ازرفقای ما سایر نیروهای انقلابی و مبارز را در کردستان به قتل رساندند. بسیاری از رهبران سازمان ما را رژیم تیر باران کرد، ده‌ها هزار تن از رفقا و هواردان سازمان فدائیان (اقلیت)، سازمان پیکار، راه کارگر، مجاهدین خلق، حزب دموکرات و سایر گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و مبارز را رژیم در دهه ۶۰ کشتار نمود و با در قتل عام سال ۶۷ در دادگاه‌های فرمایشی و چند دقیقه‌ای به جوخه مرگ سپرد! جمهوری اسلامی که شما نیز به سیاق خمینی، دیکتاتور و جنایت‌کار بزرگ، کم و زیاد شدن یک کلمه در آن را تحمل نمی‌کنید، فاجعه‌ای از پس فاجعه آفرید، اما صدای شما در نیامد و هنوز هم در نیامده است! جمهوری اسلامی فجیع‌ترین جنایات را مرتکب شد و سیلی از خون به راه انداخت، شما نخست‌وزیر جمهوری اسلامی بودید ولی البته به یاد متفکران و فرهیختگان نیفتادید! آیا آنان که در زمره آگاه‌ترین افراد جامعه و بهترین فرزندان مردم ایران بوده‌اند، جزو متفکران و فرهیختگان نبودند؟ کجا بود آن حقوق شهروندی و آزادی فارغ از مرام و مسلک که شما ادعا می‌کنید؟ جز این است که هزارها و ده‌ها هزار نفر به جرم مرام و مسلک خویش و به خاطر آنکه نمی‌خواستند به ارتجاع حاکم گردن نهند، به جوخه‌های مرگ سپرده شدند و یا به حبس افتادند؟

آقای موسوی! بیهوده در جستجوی حقوق شهروندی و آزادی در جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن بر نیایید! بیهوده بز دفاع از

آزادی و حقوق شهروندی را به خود نگیرید. این‌ها را کسی باور نمی‌کند. گذشته‌های دور به کنار، سال گذشته زمانی که گروه‌های بزرگی از مردم و جوانان تهران با شعار مرگ بر ولایت فقیه مرگ بر جمهوری اسلامی و شعارهای دیگر در نفی جمهوری اسلامی، پایه‌های رژیم مورد علاقه شما را به لرزه انداختند، مگر خود شما نهیب بر نیاوردید که "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم"؟! اگر چه توده‌های مردم به قدریشیزی برای آن ارزش قائل نشدند، اما همگان دیدند که شما نیز به هر رنگی که درآمده باشید، خود را "سبز" کرده یا نکرده باشید، مدافع ارتجاع سیاه بوده‌اید و هستید!

شما که در ارتکاب جنایات جمهوری اسلامی یک پای قضیه بوده و از آن دفاع و حمایت کرده‌اید، اکنون بیهوده تلاش می‌کنید وضعیت امروز جمهوری اسلامی را از دیروز آن منفک و جنایات آن را پرده‌پوشی کنید. جمهوری اسلامی با کشتار و سرکوب و نقض خشن حقوق دموکراتیک مردم عجین است و با تشدید زور و سرکوب، نقض حقوق و نفی آزادی‌های سیاسی است که بقاء خود را تا این لحظه حفظ کرده است.

مردم اما از جمهوری اسلامی و مدافعان آن شدیداً متنفرند و انزجار خویش را بارها و بارها با صدای بلند اعلام کرده‌اند. جمهوری اسلامی نیز به رغم تلاش‌های امثال موسوی، با سرعت به انتهای خط نزدیک می‌شود. پیام‌ها و یادداشت‌های بی‌خاصیت موسوی نیز، منعی در این راه ایجاد نمی‌کند و خود وی را نیز نجات نمی‌دهد. حقوق شهروندی، آزادی‌های فردی و سیاسی، در جمهوری اسلامی بی‌معنی است، بی‌معنی بوده است و مادام که این رژیم بر سر کار باشد بی‌معنی خواهد بود. خوش رقصی‌های موسوی نیز در این معادله تغییری ایجاد نخواهد کرد.

میرحسین موسوی البته مجاز است دچار فراموشی شود، صبح تا شب در اندیشه فریب مردم و نجات جمهوری اسلامی باشد، پی در پی نطق کند و بیانیه صادر نماید! اما این تلاش‌ها و ریاکاری‌ها نه کسی را خواهد فریفت و نه تغییری در ماهیت و سرنوشت محتوم رژیم ایجاد خواهد کرد.

قطار جمهوری اسلامی که دولت احمدی نژاد ترمز آن را از بیخ بریده است با شتاب زیاد، در سرازیری سقوط به سوی دره‌ای مرگ بار در حرکت است. کسی از سرنشینان قطار اما اگر بخواهد راه نجاتی برای خویش پیدا کند، باید خود را از پنجره قطار به بیرون پرتاب کند.

گزارشی از غرفه ی سازمان در هشتادمین سالگرد جشن اومانیته

توجه به موفقیت اعتصابات و تظاهرات ۷ سپتامبر توجه بسیاری را به خود جلب کردند. در آن روز میلیون ها کارگر و زحمتکش فرانسوی در اعتراض به تعدی دولت به نظام بازنشستگی دست از کار کشیدند و بیش از دو میلیون نفرشان در سراسر فرانسه به دعوت اتحادیه ها دست به تظاهرات زدند. از آن جایی که دولت حاضر نشده است به فریاد اعتراضی کارگران و زحمتکشان گوش فرا دهد، قرار است به زودی یک روز اعتراضی دیگر تدارک دیده شود.

بخشی از جشن اومانیته به احزاب و سازمان های خارجی و بین المللی اختصاص دارد که دهکده ی جهان نامیده می شود. در این دهکده سازمان ها و احزاب به نام نشریات خود غرفه برپا می سازند و در جشن شرکت می کنند.

تشکیلات خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) برای دوازدهمین بار غرفه ای به نام نشریه خود خلاف جریان در دهکده جهانی

برگزار کرد و ضمن ارائه غذا و نوشیدنی و پخش موسیقی و فیلم هایی از مبارزات مردم ایران به پخش ویژه نامه ای از نشریه اش به زبان فرانسوی پرداخت.

غرفه تشکیلات خارج از کشور سازمان مانند سال های گذشته با استقبال گرم بسیاری از شرکت کنندگان، چه ایرانی و چه غیرایرانی مواجه شد به طوری که در لحظاتی از جشن دیگر در درون غرفه که از دو سال پیش فضایش دو برابر شده، جا به اندازه کافی نبود.

غرفه ی تشکیلات سازمان فرصت بسیار مناسبی ست تا با کسانی که به اوضاع ایران علاقه مندند گفت و گو شوند و علاوه بر اطلاع رسانی، پشتیبانی آنان از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران جلب گردد. برخی از این مراجعه کنندگان ایرانیانی هستند که یا در خارج از کشور زندگی می کنند یا مسافرنند و این غرفه به آنان اجازه می دهد تا از نزدیک با فعالیت ها و سیاست های

سازمان آشنا شوند. حضور چهره های جوان چه در فعالیت های غرفه و چه در میان مراجعه کنندگان به غرفه از نکات برجسته ی حضور تشکیلات خارج کشور سازمان در جشن امسال اومانیته بود.

فعالان سازمان در جشن امسال فرصتی یافتند تا با برخی دیگر از شرکت کنندگان در جشن اومانیته در بخش دهکده جهانی گفت و گو کنند و توجه آنان را به وضعیت ایران جلب نمایند. همچنین یک تلویزیون ماهواره ای به نام تیشک مصاحبه ی کوتاهی با یکی از فعالان سازمان انجام داد.

فعالان تشکیلات خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) به رغم خستگی ناشی از سه روز فعالیت شبانه روزی مصمم اند برای دفاع از مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی در هشتاد و یکمین جشن بشریت در سال ۲۰۱۱ نیز شرکت کنند با این امید که بشارت دهندگان پیروزی این مبارزات باشند.

از صفحه ۴

دانشگاه سنگر آزادی ست، با خاک یکسان نمی شود

پاسخ به سئوالات

رفیقی سوال کرده است، تعریف تورم چیست؟ نظر سازمان در مورد مرحله انقلاب چیست؟ آیا مقاله بحران قدرت به معنای پایان دوران انقلابی است یا فقط با افت موقت در مبارزات رو به رو هستیم؟

چون پاسخ به این سوالات مکرر در نشریه کار آمده است و نیاز به توضیح مجدد نیست، میتوانید به مقالات زیر مراجعه کنید.

نشریه کار، شماره ۵۸۰ مقاله در مورد گرانی.

شماره های ۴۳۰ تا ۴۳۸ در مورد شوراها و ۵۶۴ تا ۵۶۹ در مورد انقلاب اجتماعی.

در مقاله بحران قدرت نیز صحبت از "محدود تر شدن" دامنه بحران و اعتلاست و نه پایان آن. "آنچه که رخ داده یک عقب نشینی برای تجدید قوا است."

جمهوری اسلامی که هم اکنون با بحران های متعدد اقتصادی و سیاسی از جمله بحران قدرت روبروست، تشدید سرکوب در عرصه های مختلف اجتماعی را تنها راه بقای خود می داند. از آن جا که دانشگاه یکی از سنگرهای آزادی است، از آن جا که جنبش دانشجویی ایران در رشد مبارزات دموکراتیک و توده ای مردم ایران تاثیر بسزایی دارد، نیروها ی امنیتی جمهوری اسلامی نیز نسبت به این جنبش از حساسیت بیشتری برخوردارند.

مستثنا از خواست حاکمان اسلامی که همواره تلاش کرده اند جامعه و دانشگاه ها را به حوزه های علمیه تبدیل کنند، مقاومت جامعه، مبارزات توده های مردم ایران و به طور اخص ایستادگی جنبش دانشجویی در مقابله با سیاست های سرکوب رژیم به روشنی نشان داده است که دانشگاه سنگر آزادی است و هرگز با خاک یک سان نخواهد شد.

پیوند خوردن با مبارزات توده های کارگرو زحمتکش مردم ایران می تواند هزینه های سرکوب جنبش دانشجویی را برای رژیم بالا ببرد. اگرچه جنبش دانشجویی در پیوند با مبارزات توده های مردم ایران تا کنون گام های بزرگی برداشته است، اما شرایط کنونی جامعه و روی آوری مردم به مبارزه علیه جمهوری اسلامی این وظیفه را در مقابل جنبش دانشجویی دو چندان کرده است.

پیوند با جنبش زنان، جنبش کارگری و جنبش اعتراضی معلمان، مسلمان زمینه های پیوند بیشتر با مبارزات توده های مردم ایران را به همراه خواهد داشت. حمایت از حرکت های اعتراضی جنبش های اجتماعی دیگر و به طور اخص جنبش کارگری ایران، نه تنها باعث تقویت روحیه هم بستگی متقابل در دیگر جنبش های اجتماعی ایران می گردد بلکه، زمینه های ایستادگی عمومی جامعه را در مقابل سرکوبگری های جمهوری اسلامی تقویت خواهد کرد.

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://96.0.88.12/>

پست الکترونیک E-Mail:
info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 581 September 2010

گزارشی از غرفه ی سازمان در هشتادمین سالگرد جشن اومانیته

سال ادامه یابد. اما با آغاز جنگ جهانی دوم، جشن سال ۱۹۳۹ لغو شد و سپس دوباره در سال ۱۹۴۵ با پیروزی بر نازیسم از سر گرفته شد، پیروز بزرگی که کمونیست های فرانسوی نقش مهمی در آن داشتند و هزاران تن از آنان در نبردهایش جان خود را از دست دادند به طوری که امروز هم در تمام شهرهای فرانسه خیابان هایی به نام کمونیست هایی مانند گی موکه و ده ها کمونیست دیگر به چشم می خوردند.

جشن اومانیته هر سال با موضوعی که مربوط به وضعیت جامعه است پیوند می خورد. امسال نیز با توجه به یورش همه جانبه ی دولت سارکوزی به سیستم باننشستگی در فرانسه در بیش تر غرفه های جشن فعالیت و بحث هایی علیه برنامه های دولت کنونی برای افزایش سن باننشستگی از شصت به شصت و دو سال و سپس شصت و هفت سال و کاهش حقوق باننشستگی صورت گرفتند. این فعالیت ها با

در صفحه ۹

جشن اومانیته که به زبان فرانسوی به معنای بشریت است، نخستین بار در سال ۱۹۳۰ برگزار شد. این جشن که اکنون توسط حزب کمونیست فرانسه هر سال در اواسط ماه سپتامبر برپا می شود، امسال نیز روزهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سپتامبر در پارکی در شمال پاریس برگزار شد. این جشن را که نام روزنامه ی حزب کمونیست فرانسه را بر خود دارد، مردمی ترین جشن فرانسه می خوانند چرا که هر سال صدها هزار نفر در آن شرکت می کنند. امسال نیز در طی سه روز نزدیک به شش صد هزار نفر در آن شرکت کردند.

هشتاد سال پیش فعالانی که در پخش روزنامه ی اومانیته در هر کوی و برزنی و جلوی هر کارخانه و کارگاهی شرکت داشتند تصمیم گرفتند برای نجات این روزنامه از مشکلات مالی جشنی را برپا کنند که آن را به نام روزنامه در یک شهر کارگری شمال غربی پاریس، بوزون، برپا کردند. موفقیت نخستین جشن باعث شد که برپایی اش هر



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

| | |
|---------------|----------------|
| نام: | Radioshora |
| ماهواره: | Hotbird 6 |
| زاویه آنتن: | ۱۳ درجه شرقی |
| فرکانس پخش: | ۱۱۲۰۰ مگا هرتز |
| پولاریزاسیون: | عمودی |
| FEC | ۵ / ۶ |
| Symbol rate | ۲۷۵۰۰ |

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی